

ماجرای ریکی پرندہ / ۳

# کلاہ گیس فر فری

پل جنیٹلز

تصویرگر:

اندرو ولان

مترجم: اعظم مہدوی

## اینکه

با بابا داخل ماشین گیر بیفتم چیز گندی است؛ چیزی که اصلاً دلم نمی‌خواهد. در مورد من فکر بد نکنید. من عاشق بابا هستم، ولی بابا همیشه‌ی خدا منتظر همچین فرصتی است تا برای من سخنرانی کند و هیچ راه فراری هم نیست. مثل خانه نمی‌توانم به بهانه‌ی تمیز کردن اتاقم جیم شوم و این‌طوری می‌شود که در یک تله‌ی حسابی می‌افتم.

شاید فکر کنید می‌توانم از قدرت پروازم استفاده کنم، اما وقتی بابا نگاهم می‌کند، حتی نمی‌توانم از روی زمین بلند شوم.